

تولید و بازتولید اخلاق جنسی

ویلهم رایش

ترجمه ی : ک.میرزاده

مقدمه ی من :

میل - و به ویژه میل جنسی - کانالی است که از طریق آن امر روانی-فردی به طرز توطئه آمیزی با گفتمان مسلط سیاسی-اجتماعی ارتباط می یابد . گفتمان مسلط ، با نمادینه کردن میل ها و کدگذاری شان در ماشین هایی چون خانواده ، مدرسه و تلویزیون ، آنها را در ساختارهای مشخص ، نظم می دهد تا کنترل و تنظیم آن را در دست گیرد . هرگاه صحبت از میل و میل جنسی می شود ، در ناخودآگاهایمان (جایی که به قول لکان ، دیگری بزرگ دست اندرکار است) ، به یاد اتاق خواب تاریک و تخت خواب می افتیم ؛ حوزه ای شخصی و خصوصی که بهتر است درش را باز نکنیم ! اما این همان ایدئولوژی است با همان تعریف اولیه مارکسی اش ؛ آگاهی کاذب (جایی که زخم ها و تناقض های امرواقع ، به چیز دیگری تاویل و تبدیل می شود) . گفتمان مسلط با طبیعی / فیزیولوژیک جلوه دادن میل جنسی ، و پنهان کردن دستان انگولک کننده نظام مسلط اجتماعی ، میل جنسی را به ناخودآگاه ها و پستوها می راند . اما مگر میل جنسی ، چیزی غیر از این است؟! با چنین پرسشی است که شکاف بین چیز داده-شده و امر ساخته-شده ، برملا می شود .

میل اساسا نیرویی انقلابی و ضداجتماعی است ؛ این عقیده دلوز-گتاری است . چرا ؟ و چگونه ؟ انقلابی بودن میل از این نکته ناشی نمی شود که طالب انقلاب است ، بلکه آنچه میل طلب می کند « غیرارادی و ناآگاهانه »

است. میل پیوسته خواهان گسترش قدرت خویش از طریق مونتاژ و قلمرو زدایی هاست؛ اما گفتمان/ماشین قلمروساز، خواهان تعریف و تمدید قلمرو هاست؛ قلمرو سازی و باز-قلمرو سازی مداوم. از نظر آنها، میل به واسطه تاثیرپذیری اش از ساختارهای اودیپی خانوادگی واجتماعی، حالتی ثابت و ایستا (نا-شونده) به خود می‌گیرد؛ شهروند نمونه و سالم از این طریق تعریف می‌شود.

دلوز می‌نویسد: «اما میل... چه کسی جز کشیش‌ها می‌توانند منکرش شوند؟ همین میل است که نیچه /راده معطوف به قدرت اش می‌نامند».

تلفیق مارکسیسم و روانکاوی، کاری از نوع مطالعات بینارشته‌ای در آکادمی‌های دولتی و سرمایه دارانه نیست (جایی که جامعه‌شناسی و روانشناسی، آلتِ خلق نیازهای کاذب برای انسان و تبدیل او، به مشتری‌هایی «راضی» هستند). هر دو، علمی هستند برآمده از مختصات تاریخی مشخص؛ نقاطی که در آنها «ستم» رخ داده است؛ یکی در عرصه اجتماع و روابط اجتماعی، و دیگری در عرصه روان فرد. مستقل انگاشتن این دو حوزه، پنداشتی است بابِ میل بورژوازی؛ اما هر دو بر این حقیقت‌رهایی بخش ادعان دارند که آنچه هست، بدیهی و طبیعی نیست. آنچه هست، می‌تواند بشود.

نه واقعیت اجتماعی موجود و نه من، هیچ‌یک، تمام شده و توپر یا طبیعی نیستند؛ باید دست‌های دستکش پوشیده‌ی ایدئولوژی را در طبیعی و مطلق وانمودکردنِ امور ساخته شده، برملا کرد. ذهن آدمی توسط نظام سرکوبگر موجود، چونان کارگر به کار گرفته می‌شود و آنچه در ازای آن دریافت می‌کند، آگاهی‌ای است دروغین و خرکننده.

شاید ویلهلم رایش جزء اولین متفکرانی باشد که رابطه میل و اجتماع را مورد مطالعه دقیق قرار دادند. پروژه‌ای که اهالی مکتب فرانکفورت نیز بر آن معتقد بودند؛ و نیز کسانی چون دلوز-گتاری، جیمسون و ژیزک... ویلهلم رایش کسی بود که هم از حزب کمونیسم آن روزها بیرون انداخته شد و هم از انجمن روانکاوی. گویا او به مکتب دین مابانه آنها تاخته و ارکان آنان را مورد تردید قرار داده بود. موقعیت در-بیرون-بودگی و مطرودیت است که قدرت تفکر و نقد را در اختیار قرار می‌دهد. آنچه در زیر می‌آید تکه‌ای کوچک از کتاب اخلاق جنسی رایش است که در آن مکانیسم رابطه میل جنسی و نظام اجتماعی تشریح شده است و می‌توان به توسط آن، آگاهی‌ای عمیق یافت نسبت به آنچه در انضمامیت اکنون ایران، رخ می‌دهد... شانه‌ی رایش، پله‌ی مطمئنی است برای ایستادن و دیدن پاره پارگی‌های برهوت-شهر.

ترجمه ی متن رایش :

تا زمانی که دخالتی از سوی منافع اقتصادی وجود داشته باشد ، زندگی جنسی توسط قوانین خودتنظیم گر طبیعی مربوط به اصل لذت-رنج اداره می شود . آنها در درون رسوم اجتماعی ای رشد می کنند که نه تنها برخلاف ارضای جنسی هدایت و کارگردانی نمی گردند ، بلکه برعکس برای حمایت از آن به خدمت گرفته می شوند . اخلاق سکس-انکار [اخلاق نفی کننده احساس جنسی] در آغاز به عنوان تقاضای آن گروهی ظاهر می شود که دارای قدرت سیاسی و اقتصادی است ، و علیه دیگر اعضای جامعه به کارگرفته می شود تا بدین ترتیب آن قدرت را حفظ کرده و افزایش دهند . تقاضای شخصی که سود می برد ، درنهایت ، به اخلاق شخصی که سود را داده [و عرضه کرده است] ، تبدیل می شود . دایره ی تولید اخلاق در دست گروهی قرار دارد که قدرت برتر را داراست . اما برای حفظ این اخلاق جبری ، کافی نیست که تقاضایی یا قانونی تنها یک بار وضع و ساخته شود . برای اعمال محدودیت مداوم ارضاء خواسته ها به وسیله جبر خارجی ، اخلاق جدید می بایست خودش را بارها و بارها تحمیل و ابراز کند . این قانون باید به طور مداوم بر آن مقاومتی غلبه کند که توسط هر عضو جوان یا جدید جامعه ایجاد می شود . و بنابراین به ندرت قادر است تا خودش را ثابت و پایدار نگاه دارد .

این اخلاق باید چنان عمیق ریشه دوانده باشد تا بتواند هدف اجتماعی اش را به طور کامل محقق سازد ؛ باید از اوان کودکی شروع به عمل کردن کند ؛ زمانی که مقاومت های خود (ego) هنوز [ضعیف بوده و] به آسانی شکست پذیراند . و همچنین از طرف تقاضای خارجی یک گروه در جامعه ، این اخلاق می بایست به /اخلاق درونی همه اعضای جامعه تبدیل شود . این اتفاق چگونه می افتد ؟ از طریق تغییر در ساختار شخصیت افراد توده . این تغییر شکل در دایره ی امر جنسی به واسطه ترس از مجازات رخ می دهد . ترس از مجازات برای جرائم جنسی درمدت طولانی می تواند سائق جنسی را سرکوب کند تنها اگر این سائق را از خودآگاه حذف کند ؛ بدین صورت که اگر این ترس بتواند میل جنسی را سرکوب کرده ، نیروهای مخالف آن را به حرکت وا داشته و آنها را در درون شخصیت ، به طور سفت و سخت ، به هم بیامیزد . نزاعی که اصولاً بین یک خود (ego) جنسی و یک جهان خارجی جنسی-انکار اتفاق می افتد ابتدا تبدیل می شود به نزاع بین خودی که از مجازات می ترسد و خودی که آگاهانه ارضاء جنسی را طلب می کند ، و سپس به مرحله ی موقتا ثابتی عبور می کند

که در آن یک خودِ اخلاقی، دائماً سائق سرکوب شده جنسی را تحت فرمان و کنترل خویش نگاه می‌دارد. خودی که سابق بر این لذت خواه بود، حالا اخلاق گرا و سکس-انکار شده است.

اخلاق اجتماعی خودش را در فرد بازتولید کرده است. ازین پس دیگر تمامی افراد زرهپوش شده اند؛ یعنی از نظر انرژی بدنی، سفت و منقبض، و دستخوش اضطراب و نگرانی لذت، و بدین ترتیب آنها را به لحاظ ارگاسمی ناتوان می‌سازد. این مساله در مورد تمامی آنهایی که در معرض وضعیت اجتماعی سکس-انکار مشابهی قرار می‌گیرند، جریان دارد. بنابراین افرادی که تغییر یافته‌اند، آگاهانه زاد و ولد خود را نه در مسیر گرایش‌های سرکوب شده بلکه گرایش‌های اخلاقی شده‌شان تحت تاثیر قرار خواهند داد. علاوه بر این، وضعیت اجتماعی خاصی دوام می‌آورد که به صورت پیوسته در حال بازتولید لایه‌های اجتماعی حاکم است، تا اینکه فشار اجتماعی خارجی نیز تداوم پیدا کند. بنابراین نفی جنسی، سرکوب جنسی و زره شخصیتی، و همراه با آنها منافع سرکوب اجتماعی حیات، حفظ و تمدید می‌شود.

پس مساله تولید و بازتولید اخلاق جبری، باید از یگدیگر متمایز شوند. اولی خود را به عنوان یک "مطالبه فرهنگی" نشان می‌دهد و دومی در تمامی اعضای جامعه به عنوان *اخلاق*؛ یعنی همان زره پوشی. بنابراین رابطه بین بنیانهای اجتماعی [زیربنا] و روبنای ایدئولوژیک، یک مساله مستقیم و بی‌واسطه نیست. ایدئولوژی‌ها راه خود را از میان مراحل میانی‌ای باز می‌کنند که می‌توان به شکل زیر خلاصه‌شان نمود:

- ۱- تکامل و رشد جامعه در جهت سرکوب نیازهای بیولوژیکی و روابط اجتماعی متقابل مرتبط.
- ۲- علائق و سودهای اقتصادی خاص ثابت مربوط به یک گروه یا طبقه اجتماعی.
- ۳- مطالبات اخلاقی متقابل در میان اعضای جامعه.
- ۴- تاثیر این مطالبات بر نیازهای افراد توده؛ محدود ساختن ارضای غریزی؛ تولید ترس اجتماعی و غیره.
- ۵- مرجع‌شدگی و لنگر انداختن تقاضاهای گروه اخلاقی در [روان] افراد توده از طریق تبدیل نیازهای متنوع وی، به وسیله دگرگونی ساختار شخصیتی‌اش در جهت اخلاقیات جدید؛ بازتولید پایدار از طریق درونی کردن مطالبات و ذاتی ساختن آنها.
- ۶- پذیرش قلبی این اخلاق جبری توسط افراد توده؛ زره شخصیتی؛ شکل‌گیری فردی ایدئولوژی‌ها که در تمامی افراد توده، شخص به شخص، به اخلاق اجتماعی اجباری تبدیل می‌شود (بازتولید می‌شود).

این اخلاق اجتماعی، که در تمامی افراد ریشه دوانده، و به طور پیوسته خودش را بازتولید می‌کند، بر بنیان‌های اقتصادی-اجتماعی تاثیر محافظه‌کارانه‌ای را اعمال می‌کند؛ فرد استثمار شده خودش نظم اقتصادی

موجود را که باعث تضمین استثمار است، تایید می‌کند. فردی که از لحاظ جنسی سرکوب شده، خودش تایید می‌کند یا ناگزیر نظم جنسی موجود را تحمل می‌کند؛ ساختاری که ارضا انرژی بدنی اش را محدود، و او را بیمار نموده است، و او خودش به شکل غریزی گونه‌ای رشد هر آن چیزی را باعث پاسخگویی به نیازهایش باشد، از خود دور می‌کند. بدین ترتیب، اخلاق اجباری، از طریق فرایند زره پوش کردن افراد، اهداف اقتصادی-اجتماعی اش را به ثمر می‌نشانند.

شیوه‌ای که در آن، جوامع استبدادی سرکوب جنسی را به هر طریق ممکن، پایدار می‌سازند، می‌تواند مثال خوبی را فراهم آورد. به منظور سرکوب و منکوب کردن حیات، باطل کردن قانون سقط جنین را قبول نمی‌کنند، به نحوی که این قانون، دیگر به اهداف اصلی خود در تولید نیروی ذخیره صنعتی دست نیابد. چنین نظامهایی مخالف رواج یافتن پیشگیری از حاملگی بوده و عمل انتشار میل جنسی را محدود می‌نماید؛ و در مقابل تمامی رفرم‌های ازدواج با همه توانش مقابله می‌کند. حالا، مانند همیشه، میل جنسی افراد نوجوان را سرکوب می‌نماید. آنها برای حریف شدن با پدیده روسپی‌گری و بیماری‌های مقاربتی آماده نیستند؛ و به همین دلیل این اخلاق برای دختران و زنان مهم‌تر و تاثیرگذارتر است. سرکوب جنسی اجتماعی و زره پوشی شخصیتی، عوامل استبدادی/ارتجاعی بسیار مهمی هستند و نظامهای اجتماعی قدرت طلب نمی‌توانند بدون اثرهای به تعویق افتاده‌شان بر فرایند اجتماعی، عمل نمایند.

۱- چنین نظامی با تمام قدرت در پشت همه رسوم و عرفهای استبدادی/ارتجاعی‌ای می‌ایستد که با توسل به احساس ترس جنسی و گناه جنسی، خودشان را به طور عمیق در توده‌ی استثمار شده، درونی کرده‌اند.

۲- چنین نظامی از ازدواج و خانواده اجباری حمایت می‌کند؛ چرا که برای وجود داشتن خود به ضعف (آتروفی) جنسی توده نیاز دارند.

۳- چنین نظامی کودکان را به بردگان والدین خویش مبدل می‌کند، به همان صورت که والدین را به وسیله ایجاد ترس از دولت قدرت طلب در افراد توده، بردگان دولت می‌سازد.

۴- چنین نظامهایی قدرتهای روشنفکر انتقادی و ابتکار افراد توده را فلج کرده، و به دلیل سرکوب جنسی انرژی بدنی فوق‌العاده‌ای را مورد استفاده قرار می‌دهد [در حقیقت به تحلیل می‌برد] که به شکل دیگر خودش را به طرزی عقلانی و احساسی، در یک رفتار منطقی آشکار می‌کند.

۵- چنین نظامی، فرزنی قوای بدنی را در افراد بسیاری معیوب نموده، و آنها را تبدیل می‌کند به بازداشت‌شدگان، و قدرت‌شان را برای عصیان در مقابل این شر اجتماعی فلج می‌نماید.

تمامی این موارد، که باهم رخ می دهند یعنی مرجع شدگی/ایدئولوژیک سیستم قدرت طلب موجود در ساختار شخصیتی افراد توده، که در خدمت سرکوب حیات است. و این معنی جامعه شناختی سرکوب جنسی در جوامعی است که توسط یک گروه سیاسی قدرتمند اداره می شود. دانش زیادی لازم نیست، فقط کمی جرات روشنفکرانه کافی است تا مشخص شود که قدرتهایی که به دنبال تسلط اند، مسیحیت، پوشش و اخلاقیات مردمان مستعمره را به هیچ وجه از دایره ملاحظات فرهنگی، بیرون نمی آورند؛ به این دلیل که آنان می خواهند روح باربری [و اطاعت پذیری] را در افراد تمديد کنند. علاوه بر این، آنان می خواهند مردمان را به وسیله مواد الکلی ضعیف کرده و بدین ترتیب تبدیلیشان کنند به برده/زیردست. و این درونی شدگی بردگی در ساختار شخصیتی افراد بدوی، که به قصد افزایش نیروی ناظران و پلیس است، می تواند به طور موفقیت آمیزی از طریق انقیاد قدرت فوران کننده ی حاصل از رضایت تناسلی تکمیل شود.

از آنجا که فهم معنای جامعه شناختی سرکوب جنسی ممکن گردید، ما همچنین باید بتوانیم آن تضادی را نیز مشاهده کنیم که خودش می آفریند و باعث ویرانی اش می شود. اگرچه سرکوب جنسی همه انواع قوانین قدرت طلبانه را تقویت می کند، اما همزمان آن را از طریق نکبت و فقر جنسی ای که ایجاد کرده است، به تحلیل می برد. به عبارت دیگر، از سویی بردگی شخصیتی در برابر والدین را در افراد جوان تزریق می کند؛ از سوی دیگر، این مساله باعث تولید طغیان جنسی در این افراد می شود. بحران جنسی ای که به طور فزاینده نظامهای قدرت طلب را از آغاز قرن بیستم آزار داده است، توسط لزوم حل تناقضان سرکوب جنسی، دوباره برانگیخته شده اند. شدت این مساله به نسبت شرایط اقتصادی ای که بدان وابسته است، متفاوت است. زوال موقعیت مادی توده ها نه تنها قید و بند های خانوادگی و زناشویی را سست می سازد، بلکه نیاز های جنسی را همراه با طغیان علیه گرسنگی و میل طرد می کند. این است تبیین ساده انحطاط اخلاق در زمانه بحران. مهم است که در طول بحران اقتصادی نیروهای استبداد فشار سکس-استبدادی روی توده ها را تشدید می کنند، حتی اگر این کار تا تروریسمی خونین پیش رود. پیام پاپ درباره ازدواج مسیحی که در پایان دهه سی انتشار یافت حامل این ارتباط بین طغیان جنسی و مادی است. نمونه دیگر درگیری خشونت باری است که در می سال ۱۹۳۱، بین مسوولین دولتی چک و اعضای باشگاه های ورزشی رخ داد؛ اعضاء این باشگاه توسط دادستان از گذراندن شب در چادر ها منع شده بودند، مگر آنکه گواهی ازدواج می داشتند. بسیاری از آنها در این درگیری مجروح شدند. در اینجا استبداد جنسی برای نخستین بار به این شکل و به طرزی زنده آشکار شد.

بنابراین سرکوب جنسی اجتماعی توسط تولید یک انحراف و انشعاب در حال افزایش مداوم، بین تنش نیازهای جنسی و امکان خارجی و ظرفیت درونی برای ارضا، خود را تحلیل می برد. چنین پدیده های اجتماعی ای که

بزهکاری نوجوانی نامیده می‌شوند، نموده‌های مستقیمی از بحران جنسی هستند. در بسیاری موارد، بزهکاری نوجوانی چیزی بیش از هم‌آغوشی جنسی قبل از آنکه از لحاظ قانونی تصویب و اجازه داده شود نیست. از آغاز قرن بیستم، زیاد جای تردید نیست که جامعه انسانی در همه مناطق شروع به وارد شدن به یک مرحله‌ی کاملاً جدیدی از جهش و تغییر اجتماعی شد. زندگی شروع به عصیان علیه هرگونه سرکوب نمود. همگانی که در صحنه اجتماعی ظاهر شده‌اند، ناآگاه از طبیعت و اهداف حقیقی‌شان، منحرف شده توسط حماقت‌های یک سیاست جاهل و ناآگاه، بدون رهبری و در نتیجه، نابسامان، مدعی این حق خود هستند که می‌خواهند در نشاط و خرسندی زندگی کنند. نظام‌های پوسیده سیاسی شاید هم چنان، برای مدتی، این تقلای اصیل مردم را منحرف کرده و از آن سوءاستفاده نمایند، اما هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد که: انقلاب جنسی در حال پیشرفت است و هیچ قدرتی بر روی زمین آنرا متوقف نخواهد کرد. آنچه نیاز است هدایت خردمندانه آن به سمت اهداف اش است.



مجله الکترونیکی زغال

<http://www.zoghalmag.com>